

Page number 088

فصل - فهرست شده
۲۰۱۶

۸۲۶۹		۸۲۶۹	
کتابخانه مجلس شورای ملی			
اسم کتاب: ترجمه حضرت ابی‌موسیٰ محمد بن عبد الله			
مؤلف		موضوع تألیف	
ساره		۲۰۹۴	
۲۰۱۶		۲۰۱۶	
مؤلفه		۱۳۰۲	
شماره دفتر		۱۴۲۹۵	
۲۰۱۶		۲۰۱۶	

بازرسی شد
۳۹ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۱

۷۲۴

۱۳۴۰ - ۱۳۴۱



ترجمه فارسی حضرت امیرالمومنین
سلام الله علیه از فاضل عبدالواسع تولی

۴۲۹۶
۳۲

راهن کتابخانه محمدالدین شند
نمبر ۸۷۸
سنة ۱۳۰۲

هو الکتاب
تجسمه حضرت امیرالمومنین
منه کتب خطی
فایضه
صلوات الله علیهم
علی دین
ای مالدین
او را فانی
نقش
شماره
فایضه
و حکمت
بر کتب
مجله
از علی

نقل فهرست
۱۰۱۶

880 mm

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم
قُلْ اللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمَلِكُ تَقْوَى الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِيعُ
مَنْ تَشَاءُ وَتَقْدِيرُ مَنْ تَشَاءُ وَتَذَلُّ مَنْ تَشَاءُ وَتَسْلُطُ
إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ **وقال** **عزير قائل** **قلت** **دكتنا**
 في الزبور من بعد الذكرا ان الارض يرثها عباده الصالحون
 از پرتو این تیرقه بر زبان بیان منظر تحقق را اینمختار
 کرده که عرض هیچ ربع مکنون مغرب خیام حیات و محط سرانجام
 عظمی که تندر تو اند بود که وجهی هست و قبل نیست او اصلاح امور
 عباد و بندگان و نظم مصالح ایشان در معاش و معاد چه ویداد
 وسیع مانوس جولانگاه باره عزت و مید انگار بیکران حیات و حیات
 خواهد بود که تقدیر و طلب احسان او اعلا عالم دین و احیاء مرگ و حیات
 سید المرسلین و متابعت او امر و نوا امر الله بصورت صلوات الله علیه
 باشد جیفیت کثرت سعادت از ما بجا بکلون خوشحوا هم و شبیه تریز کام
 انتم صبح واد هم شرم را بطولید اقدار کالکها بر بندند که عطف
 غنیمتش بجا بصلح حال و فراغ قلب و بفران شکر است بپشت

عزیر

و عروج بر عارج ملک سرور بند قدر را میسر کرده که بر خضوع برکت
 دین سید المرسلین بند و سیم غنیمت آنهم بر چه اقبال و زود که از روی
 تقویت شریعت محمد صریح و صدق امتیاز صورت حال و حقیقت
 هاینون فانی نواب است صاحب قباب فکری و الی العالی است
 علیی هر منظر را انظار حق بایست شنبه امر امیر الامرای و مرجع العظایه
 که از بد و فطرت که از دست عدت پاک طینت و سیم صفای طینت
 در هر همیشه بهار رحلت نشو و نما یافته خط آب روی بنا صلی
 اهم مطالب دانسته با این اعتبار محو و ابراهیم ابراهیم
 و از عقول و طوایف حیرت پذیرد و زخارف دنیوی شود و بعضی
 کریمه و آیتج فیما آتک الله الدار الاخری و لا ینقصیک
 من الدنیا و احسن كما احسن الله الیک و لا ینقصک
 فی الاصل ان الله لا یحب المفسدین غرض و مطلب
 از راتب ترقیات دنیوی تحصیل سعادات اخروی دانسته از ظاهر و باطن
 مدافع با بد منصب با جانی بر ضرورت تسخیر فتنه را خدرا
 و ابواب حاجت در مانعان کثرت فرموده بوسیله ملائیکه
 جبر احوال شکران و مدح و ثواب و توان پیروان میفرمایند و روح

اعمال و کمال

نحوه
است و این
بارن چوب

و قلع و قمع اهل ظلم و فساد و شیوه مستور و متبذرها در تشریف
ایشان است سیم و در حفظ و تدبیر و تراز و یکسره و در
بوفان و فتنه از موج دریا و چرخ و کمان و در خدمت و شهادت
نواب و القاب خاند عظمی و ادام آنکه عظمی و اقبال و اهل
و رسد و الا قدر و الادب و وف و موقوف و نظم و نیت
و نظم امور و مهام مملکت و استوار و استوار و استوار
و قوانین امر سلطنت و ولایت پورته مطیع نظری و مکتوب
خاطر فیض نظر و ترفیع احوال رعایا و آسایش مایه سکنه و زوایا
و متردین آیند یا رو و تصدیق و غیر نواب شرف و شرف
همایون دارند بر مرتبه که کوس بلند آواز و در شش و کوب شدت
کمر و زحمت و کوشش و نیت افزای رتبه و الارکات و شوکت
و زین بخش مرتبه عظمی و عظمت و جلال و عدالت که در کعبه
بخاطر فائز اند و کوی اخلاص آیین رسید که عهد نامه که حضرت
شاه و ولایت و بلند آفتاب عالمی است سپهر امامت امیر المومنین
و امام المتقین و مرکز دایره المطالب و المآرب و المآرب
و مطلوب کل طالب و امام المشرق و المشرق و المشرق

شریف

و و ط و ا ملک ایکن که شش و شش است چهره خوب
صلوات الله و سلامه علیه و علی ذریه الطایب ما تانفت
الموجبات بالکمال که شش است بر جمیع نصاب و حکم و حجت
رب را امور سیاسته و آداب سلوک با هر یک از طوائف
برنج که تضمن جمیع مهمات دنیویه و اخروییه و جامع مساوات
مرتبه بر رعایت حکمت نظریه و علم اخلاق و تدبیر منزل
سیاست در ولایت و چهره که آنحضرت صلوات الله و سلامه
تشریف شجاعت و نهنگ پادشاهت مالک بنه ایثار و شجاعت
را و الا صفر و صفر و شش و از ترجمه نایه فارسی تا انجلی
و الا ایکن از ملاحظه و ملاحظه آن کامیاب و سایر شش
و ولایتش از ارادتش او امر و نواهی و بانی و بانی و بانی
امید که منظور نظریه عاقلان کرده اند و التوفیق و تحقیق الاله
و پیش از شروع در تصدیق و تقدیم مقدمه در بیان حقایق از احوال
مالک اثر مناسب نمود مقدمه مالک اثر شریف از حد و حد
شیعیان اخلاص شایسته حضرت امیر المومنین علیه السلام و در جمیع
تمام بود و او دلاور و برهه نامدار و مبارز و زبردست و شریف

مالک اثر شریف
مالک اثر شریف

و عاقلند از و در رعیت او همین بست که در و قمر که خبر و قایل
در عرض ملک حضرت شاه ولایت علیه السلام رسید بسیار اند
و فرمود که جسم الله مالکنا و مالک عرشنا و مالک لؤلؤمان و صفا
لؤلؤمان صفا و لؤلؤمان جسم الله و کانه قد بر قید این فقره
رحمت کند مالک ما و او چه مال که اگر بر دشوار نماید مالک او اگر بر دشوار
او سنگین بود بسیار صعب خواهد بود و اگر کو بر سبب بود بسیار
خواست نمود گویند که عضوی از اعضای را قطع کنه و این سر را بر
او را کافیت که آنحضرت بعد از استماع خبر فوت او فرمود لؤلؤمان
یا کاکانت لؤلؤمان این نیز تحقیق که از برابر چنان بود که فر
از برای رسول خدا صدقات آمده بود و در جنگ صفین که کار بر
معویه ملعون ناکار آمد و مالک شد و مالک شد خود را تفکیک علم خاص
آن بد اختر رسانیده بود و عمرو عاص ملعون حمله کرد و معصیان را
بزیغ بستند و در پیش صفین شکر خود نصب کنه و از برای دفعه
گفته که قرآن در میان شما و ما حکم باشد و جمع من فی شما را
شکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در دوازده هزار مرد
نهاد آنحضرت آمده گفته که از گفته عمرو عاص گفتند نمیکشیم آنحضرت

بجای

که کلام ناطق آنهم منم و اینج حیدر است که عمرو عاص ملعون کرده
فایده نداده و آنجاعت بدی قبت که آنحضرت را در جردند و جواب
آنحضرت گفته که اگر دست از جنگ نمکش ما را گرفته تقسیم معویه
شکریان او میساییم بالا فرود آنحضرت بمیباشد و زده مالک فرستاد
که دست از جنگ کوتاه کن مالک عرض کرد که نه نصیحت که علم و حکمت
را از یاد دارم اگر رخصت میفرمایید نیایم آنحضرت از راه میانه
آنجاعت شقاوت مالک باو پیغام کرد که تو این جنگ را از برای من
و بنو خود می کشی و این گروه خدا را می پرستند و قصد کفر می کرده اند
دست از جنگ بردار بالا فرود از راه فرمانبردار امیر المؤمنین
دست از جنگ کشید و بخندش شاه مردان آمد و فرمود که مقصود در
کتاب من مذکور است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باید در حق
رضایه غنه فرموده بود که یا اباذر قمیش و خداک و تموت و خداک
و تموت و خداک و تر خدا اجنه و خداک تعذبک قوم خرافه و اوراق
یتو کون غمک و تجیزک و الصلوة علیک و در جنگ و عثمان ملعون
و قمر که او را از مدینه شرف سبب راست گوید او بر سر
و بر بنده که سرست مابین که و مدینه و چند گاه که در آنجا بود

العمدة

در این کتاب

بگشت بار دیگر کتب شکر بیکرم باز اورا بر زمین زد و سر او را
بگشت تا چند مرتبه او را بر زمین زد و هر مرتبه جای از سر او را
در مرتبه کف بالارسینه افکند و در بنیخاست و او فریاد میکرد
اقتلوا مالک و اقتلوا مالک معا یعنی مرا بکشید و مالک را
و مالک را بکشید با من و این کلام در میان جبار میجوید
مجا در وقت حضرت امیر المومنین علیه السلام محمد بن ابی بکر را
و اطراف مصر فرستاد و او نیز از خواص شیعیان کفر و عیال بقدر
و خشم معویه ملعون با عثمان لعین خویش بود و در روزی که خانه
عثمان لعین را محاصره نموده بودند محمد بن ابی بکر با جمعی در خانه او
ریختند و عثمان در آنوقت مصحف در کن رکرفت که شایه بان بود
او را افکند و عهد در آنوقت دشته تیر و در دست و از طرف
پیکان تیر را بر دهنش میغیر زد و آن مصحف پر خشم از عصمت
ملعون را بخوار تمام کشند و بچشم فرستادند و او را در زیر پاهای
دفتر کردند از راه مکر حید و شیطن و سیدها انجمنه بنجی کشند
ملعون مردم مصر بر محمد ثوریه امرایک او محمد شده بود و حضرت
امیر المومنین علیه السلام مالک اکثر را با یالت مصر فرستاد

و اینج عهد نامه شریفه را که دستورالعملی است در سلوک با برادر
اصناف مردم و در امر سلطنت رعایت ضوابط و قوانین
آن ضرورت جهت مالک اشتر نوشتند و چون حضرت مجتبی
ایضا از راه اهمل که بخیر است آنحضرت علیه السلام داشت نیز نهایت
تشفیق داشتند با و نیز نامه نوشتند و از روی لطف و دلدادگی
با و نوشتند که ایکنه ما را از آن ولایت تعیین فرمودیم از راه آنحضرت
نیت بر تو این مقرر گران نباشد که جای دیگر که بهتر از آن باشد بود
تشفیق فرمود و آنحضرت مجتبی را بفرز فرمود و
و چنانچه وفات او با آنحضرت رسید فرمود که لشکرکان و کدگان
حاضر چنانچه مالک از حضرت آنحضرت مرضی و متوجه دیار بصره
و خراج و معویه معوی که خوف و هراس بسیار بر او غلبه کرده از راه
نایب که و مقرر در هر قافله با عید مزین کرد و از آنحضرت قیام
بخشید و داد که یک از منازل آن راه بعنوان فروتن بر دو کدگان
بر و سه نفر دیگر داد که هر کدام در منزلت بقصد فروتنی نگاه داشتند
و چون مالک بآن منازل رسید از آن عید استقبال نمود و بخود
و بآن سبب بصره را رسیده شهادت شد رضوانا علیه و چنانچه

شهادت

شهادت که بزرگواران ما در معویه نایب را رسید با عید و حال معونی
که همکار و دوستیار او بود در مقام اظهار سرور مذکور نمود که
خداوند عالم باین شرف مالک را از مالکایت نمود و کمان آن معونی
آن بود که عمر و از آنحضرت خبر و حدیث خود را در آنجا از راه عرام
میدانست که آن نایب را بعد از آنکه گفته بود که بفرموده خود
و این حرف نیز نازل نموده شد و مالک را از آنحضرت شرف
میگفتند که در یک از غزوات سرباز بکوشه چشم او رسید بود
و اندک شایسته شده بود و عریان چنین که را اشتر میگویند
و قطع نظر از مراتب شجاعت و مردانگی مالک شاعر بود و ایوب
و در بیان قیام عرب نجابت نامدار و آثار و مضامین او
بیان اهل روزگار را شهادت شرفی را بقدر الله را است
و ابراهیم بزرگوار او نیز در شجاعت و غیرت و مردانگی تا
اشنین و اله عایقته را و در کسم اعظم استوار میباشند
قانون سرور شده و گذشته و حوازی را باین نایب را عبید زاید
الایوم التی بود و همین سرای شرف و افتخار را از راه او کدگان
که اهل بیت رسالت سرباز را بدین نایب تمام از بزرگو

تجدید عهد نامش بر حضرت امیرالمؤمنین
 و اما مرا المتقين و قاصی حول رب العالمین
 صلوٰات الله علیہ و علیٰ آله و صحبه اجمعین

اینست آنچه از خود بانی بنده خدا علی که آفرینش است ماکب هر چهار
 اشتر را در عهد کرد با او کرد و در صحنه او را و الاصله و جمع خراج
 وجه دشمنان و طلب صلح اهل کفر و آبادی و عمارت گنجه
 ارموده او را بر سر کار خدای تعالی و اختیار فرما برادر خدای تعالی
 پیروی آنچه امر فرموده آن در کتاب خود از امور و هر چه در این
 و سعادت نمیشود احدی که بجا نماند و پیرو آنها و شتر و بخت
 نمیشود که مکر با آنها و وضع کفر آنها و اینست که نصرت و یاری
 خداوند عالمیان را بدست و دل خود بخواهیم و بشیر و اعیان
 و بزبان خود بر سر استگویی و ابر و معروف و نه از سر پس و تقوی
 خداوند عالمیان بکفر نصرت و یاری دادن کسی که یار و یار
 شده است و کفر غریب ختن کسی که خداوند عالمیان را
 عزیز دارد شده است و امر نمود او را بکفر نصرت و یاری
 وقت خواستها و باز داشتن و عیان کشیدن نفس در وقت

وقت شایع است
 شایع است

امیرالمؤمنین علیه السلام
 فدایان کربا علی بن ابی طالب

امیرالمؤمنین علیه السلام
 فدایان کربا علی بن ابی طالب

پس بدستیکه نفس از زمینند به بدیت مکر ای که خداوند عالمیان
 تعالی است نه رحم نماید و نگاه دارد پس بدان و آگاه باش
 ای مالک که هر فرستادم ترا ببلادی که جاری شده است و که نشسته
 بر آن بلاد و دولت و ارباب مناصب پیش از تو از امداد و جوار
 و بدستیکه مردمان نگاه در سبک و کارهای تو میکنند چنانکه
 تو نگاه در کارهای و ایان باقی میکردی و نسبت تو میکنند و
 خواهند گفت آنچه تو نسبت بوالیان باقی میکردی و بدستیکه
 بر احوال مردم خوب با آنچه خدای تعالی بر زبانها بر نهاده کارها
 از ذکر جمیع ستوان نمود پس باید که محبوبترین ذخایر که تو ذخیره
 باشی پس مالک شو خوشتر و خوشتر خود در آن آنچه بر تو حاصل است
 و اسطه ای که نگاه داشتن خود نیست که در مقام انصاف یک
 در آنچه محبوب تو یا مکر و طبع تو بشود و در خطبه داشته باشی هم
 و شوق با رعیت و در تراثش و لطف با ایشان و برایشان
 سبع در نه به باش که خوردن ایشان را غنیمت داند از بخت که
 رعیت و صنف بر باشند یا برادرین تر تواند یا نظیر تواند
 در خلق و انانیت و جنیت متفر رحمت و شوق است

تغیث بن علی
 بن ابی طالب

تغیث بن علی
 بن ابی طالب

امیرالمؤمنین علیه السلام
 فدایان کربا علی بن ابی طالب

لا اله الا الله محمد رسول الله

از ایشان لغزشها واقع میشود و ایشان را موانع و دشمنان از ابرار
 فرموده و اولا عارض و سبب میشود و از ایشان از روی عجز
 تقصیرات واقع میشود پس تو بر آن عفو کرده باش و از تقصیر
 درگذشته باش چنانچه تو خود دوست میداری و بخواهی که خداوند
 تعالی از تقصیرات و خطایای تو عفو نماید و در گذرد از آن
 که مرتبه تو بالاتر از مرتبه ایشانست و مرتبه کبریا بر ایشان و اولی
 بالاتر از مرتبه است و خداوند عالمیان عظم سلطان و تعالی
 بالاتر از انست که ترا اولی است بر ایشان و تحقیق که از تو طلب
 اسرار ایشان کرده و آزموده و امتحان نموده و ترا باین واسطه
 بر آنها و خود را در معرض محبت با خداوند عالمیان دریا و بحر
 در کتب معصیان او شوم و سرور شو بعبودت کمر و شتاب نهادی
 در غضب تا تو اند که راه را بر عدم غضب میسر اند و با خود مگو
 امیر و فرمانروایم او میبایم و عطف کنم از آنکه است که اینچنین موجب
 و محبت و باعث ضعف دینم و سبب زوال و تغییر نعمت باشد
 و هرگاه که ترا بسبب عظمت و فرمانروایی عظمیای کبر و غرور و غیور
 نظر عظمیای دشا و خداوند عالمیان عظم سلطان و قدرت و عظمت

امیر معصیان
 تقصیرات عباد

چون که توبه
 و عذر و عذرت
 و از عذر و عذرت
 بدینا توبه
 بدینا عذرت
 بدینا عذرت

توبه عظیم
 عذر عظیم

چون که با عظمت و بزرگای تمام موجب انحطاط و تیره نوبت و غرور میشود
 و باز نمیدارد ترا از غضب بپا و باعث انتباه و آگاه میشود
 خداوند عالم از این که با خدای تعالی در مقام برتر و عظمت و تشبه
 بجای با قدری کمتر و برتر که در آید برستیکه خدای ذلیل کننده
 در جبار و ولایت گرداننده بر تکریت او بداد مردم بر سر خواه
 اینکه با تو و خواسته خواص و فواید که با باستان و آشنایان
 تو گفتگو و داشته باشند واسطه اینکه اگر چنین گفتگو خواهد کرد
 و هر که ظلم بر بندگان خدا کند خدای تعالی دشمن اوست و مکرر خدا
 دشمن او باشد و محبت او باطل و شایسته و عذر نمیدارد و با خدا رفتار
 در حق مکار بر شایسته تا آنکه ترک ظلم و ستم کند و توبه نماید و هیچ
 آنکه باعث زوال دولت و تغییر نعمت و موجب خشنودی و
 و غضب آفرین شود که اقامت بر ظلم و واسطه آنکه خداوند عالمیان
 دی مظلومان را استیصال نماید و بهت مظلومان از اهل مکان
 و باید که مجبور تریم انور نه توان باشد که بعد از آن در امور مظلومان
 و عاقلتر و جاهلتر باشد رضا و خشنودی رعیت و سایر مردم را
 از برای اینکه ناخشنود عموم مردم ضرر میرسد بر رضای خواص

تقصیرات عباد
 تقصیرات عباد

تقصیرات عباد
 تقصیرات عباد

تقصیرات عباد
 تقصیرات عباد

تقصیرات عباد
 تقصیرات عباد

تقصیرات عباد
 تقصیرات عباد

تقصیرات عباد
 تقصیرات عباد

و خوشنودی خواص هرگاه که یک سر مردم را خضر باشند و در روز اول
 و یکس از رعیت بر و امیران و بزرگان در حالت خوشی
 و کم نصرت در حالت ناخوشیهای اوضاع و احوال و مکر و داور
 مرا انصاف را و کمال کنند و در بهجت و ناسپس تر در وقت
 و قبول کردن قدر در وقت ندان و کم بهر تر در مقام شداید و در
 از خواص و نصیحتان و امانت و بدتر و قوی که عود وین و بهر
 سبب و کسر که بکار آید از برای دفع دشمنان از امانت رعیت
 مردمان آموید که در هرین رعیت تو از طاعت و درود و
 در دهان در خدمت تو که هر یک در صد و صد و صد و صد
 واسطه هر یک که بر مردم از عیب خلا میشوند و واسطه او در
 عیب و شر مردم باید که نفیست آنچه از عیوب این بر تو ظاهر باشد
 نماید از آنجهت که آنچه بر تو لازم است ظهور خیریت که بر تو ظاهر باشد
 و خدا را حق است بر آنچه از تو مخفی و نهان بهر پس پوشش قیام مردم
 نایست و از خداوند عالمان پوشیده از عیوب هر آنچه را میجوهر شود
 را که از مردم عقده هر کس را و قطع که از خود ببرد و استوار
 و خاند و تاج و تاج هر چه که در دست نیست تو و نمیدانم در

مناقب خاصه
 در بیان
 و بیجا صلی الله علیه و آله

مناقب خاصه
 در بیان
 و بیجا صلی الله علیه و آله

مناقب خاصه
 در بیان
 و بیجا صلی الله علیه و آله

در قیدی که رعیت و بدگوید که کند از بهجت که رعیت کنند
 غش کننده است هر چند که شبهه نهان دارد و بد که نهان
 باعث رغبت فاسد را زود باشد بهر و البته و اخلاص از
 در شورش خود بخوبی را که تراعد و میفرماید از طریق فساد و صواب
 میدهد و تراعد و و اخلاص از شورش بجا را که از راه بر
 ضعیف میزد ترا از امور عظیمه و و اخلاص از شورش و در شورش
 را که در نظر تو نیست میدهد و خواهش جو را و واسطه اینکه خود
 و جبین و در خدمت خدمت که از تو نظم بخداوند عالمان شود
 بدترین و زار تو آنها یاد اند که پیش از تو وزارت اشرار که
 و آنها یاد که شریک به اند با اشرار و رکنان باید که البته آنجا
 و اخلاص خود داری واسطه اینکه ایشان را عوان و انصاف
 اتمه یعنی بکاران و برادران و اخوان مملکت و ستمکاران بهر
 و هرگاه اعانت آنجا نماید و آنها را و خیر و امور نا عیبت
 بر ظلم که از ظلم خواهد بود بهر غرض از و زار آنها اند که
 از آنجا عیبت هر آما از آنها آید و بر اینست آن ستمها و امور نا عیبت
 و او زار آنجا عیبت ستمها و اعانت ظالم بر ظلم و اثم بر اثم

مناقب خاصه
 در بیان
 و بیجا صلی الله علیه و آله

مناقب خاصه
 در بیان
 و بیجا صلی الله علیه و آله

مناقب خاصه
 در بیان
 و بیجا صلی الله علیه و آله

اینجا که کم نموت ز کوه قمر نشیند و شتر کاه تو بر آید و بر تو
 عهد نیز و با غیر تو کم الف تریشین پس اینها را از خواص خود
 گردان در خلوتها و جمعها بعد از آن بیاید که برگزیده تر اینهاست
 نقد تو گزینش که خوف حق اگر چه نباشد با تو بیشتر نیکفیه باشد
 و کمتر تر است بر صاحب امور که خداوند عالم این نعمت
 بر او نشاند خود نرسند و نماید و این قول حق و قلت سعادت بسیار
 هرگاه که باشد و هرگاه که باشد ازین نبت بتو واقع میشود
 و اینها در روز و در هر روز است که در از خود جدا
 دوست از آنها برادر بعد از آن عادت ده آنجا که را که باشد
 در ستایش تو نهانند و خاش آید تو نمکوند و چیز را مال که از تو
 صادر نشد بهم نمکوند واسطه اینکه مبالغه در مدح و ستایش باشد
 نگردد شود و بغیر از نیک بسیار و بسیار که البته نیکو کار و
 بدکار نقد تو در یک مرتبه باشد از آنجا که در یک مرتبه در ستایش این
 باعث آن میشود که رغبت اندر این باطن کم نمیشود و در وقت
 اهدای آنست و هرگز در برابر کردار آنجا که زیاده نمیشود و کلام
 از آنها را در مرتبه اول نگاه دارد و به کفایت نیست بهیچ آنقدر

اینهاست
 در اینهاست

اینهاست
 در اینهاست

اینهاست
 در اینهاست

اینهاست
 در اینهاست

اینهاست
 در اینهاست

اینهاست
 در اینهاست

اینهاست
 در اینهاست

بجز اینهاست نیشود که همان با این ن و تخفیف او
 برایشان و ترک چیز باید که برایشان کران بهر سابق نبوده باشد
 پس کار کج که باقی این شود که برایت بر کمان بنشیند و در طوفان نظر
 جمع داشته باشد و واسطه اینکه همان یک برایت باعث نمیشود که
 بسیار از اولاد رفع منسوب و بدستیک که کران را از دست بیاورد
 باو کمان یک داشته باشد که باو شود که چنانچه باو شود
 و بخشش بیشتر کرد و باو و سر او از ترک که باو بد کمان باو کسیت که
 احسان تو باو برسد بهیچ و باید که سنت طریقه پسندیده که
 عذر باشد که باشند او امید این است و باعث التیام و التفت
 شد بهیچ و رعیت آنطایفه را پسندید باشند بر هم نرفت و هرگز
 نرفت و البته باید که احداث او نماند که ضرر داشته باشد
 بنشیند بعد پس او از برای کسی خواهد بود که سنان باقیه را بیاورد
 بهیچ و در روز و شب از بار کس خواهد بود که آن سنت را بر طرف
 کعبه و با علما و حکما بسیار در نشست باشد و گفتگو و حدیث
 مینموده باشد عاب اسرار که باعث ثبات و حوام صلاح کار
 بلاد آید و موجب قوام و نظام امور که باعث استقامت امور

اینهاست
 در اینهاست

اینهاست
 در اینهاست

اینهاست
 در اینهاست

اینهاست
 در اینهاست

[illegible]

تقدیر احوال فرزند عزیز بنیاد و بسیار که بر تو دشوار نماید هر
 رعایت احسان با اینجاست که بجز و تحیر شرف را که تعدد نماید
 نسبت بایشان هر چند که کم مز و واسطه اینک اینجاست که
 که اینجاست که بجز و تحیر شرف را که تعدد نماید
 و گمان نیک بود است باشند و ترک گن تقه امور جزو اینجاست
 را از راه اینک امور کلیه این زکات است که بجز اینجاست که امور
 جزو حایه دارد و امور کلیه و بسیار که بر کنیده سر کردای
 سپاه تو نه تو که باشد که با سپاه مدارا و مواسات و احسان
 میشود و هرگاه در کار داشته باشند از مال خود بایشان
 میبخشند و هرگاه بسوی غیر و نه خرج خانه ایشان میداده باشد
 تا اینکه سپاه در جهاد دشمنان بکشت باشند و بکار صبر و جلال
 تواند پرداخت واسطه اینک هرگاه بخواهند بایشان بپردازند
 آنها بشود و بگویند و در پیشگاه هر چه بچشم رفته و ایلان
 میشود استقامت و است در بار و ظهور و شرف و عباد و مروت و
 و قهر نماید شود که در آنها منافق و باطل و عیاد و قهر نماید شود
 بر کردار آنها بایشان و در مقام شرف و عبادت باشند و در مقام

اینکه سپاه در جهاد دشمنان بکشت باشند و بکار صبر و جلال

تواند پرداخت واسطه اینک هرگاه بخواهند بایشان بپردازند

بر آنها گران باشد و زوال دولت و این خواسته باشند بجز
 در آرزو و خواهشهای سرگردان و بر آنها کار نکند و در مجلس
 محفل خوبای که در دایره سپاه میکنند پس و تعدد کار را نمایند
 ایشان مینموده باشند از اینجاست که اینجاست که حجت شجاعان
 و باعث غیرت و جرات مردم جهان میشود اگر خدا خواهد
 بعد از آن شناس کار هر یک از آنها را و کار را نمایند از ایشان
 ضم مکن که در دیگر ملک یک یک را علیحدگی مذکور رسیده باشند
 و از آنچه بجز مکن مگوی و باید که شرف و مرتبه گستره ایشان نداند
 که کار بجز او که اندک بجز عظیم یاد نماید و کار بجز او که بجز
 باقی بجز آن شخص اندک و انما یاد آنچه موافق واقع بود از هر کدام بکشد
 و امور عظیم که بر او میداد و بر تو گران مینموده باشد و مشتبه شد
 بر تو بخدا و رسول و امیکداشته باشند بر ریشک خدای تعالی بجز
 در استیاض ایشان خواسته فرموده یا ایها الذین آمنوا اطیعوا
 الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی
 شئی فی الامر فارجعوه الی الله و الرسول و ان کونتم فی
 شئی من الامر منکر فارجعوه الی الله و الرسول و ان کونتم فی
 شئی من الامر منکر فارجعوه الی الله و الرسول و ان کونتم فی

اینکه سپاه در جهاد دشمنان بکشت باشند و بکار صبر و جلال

تواند پرداخت واسطه اینک هرگاه بخواهند بایشان بپردازند

اینکه سپاه در جهاد دشمنان بکشت باشند و بکار صبر و جلال

الحمد لله رب العالمین

اینکه از آنجا که...

اعمال آنها میگردد بهش و بعد از آنکه در او فارمیشانی آنها
میوسند و تا از کردار آنها و سلوک آنها خبر در میگردانند
و واسطه لکن اینها را بر آن میدارند که با مات و رفی با
رعایا سلوک میکنند باشند و خبردار و آگاه بهش از اغوان
و عمل و نوبس اگر از آنها کردست بخیانت در از کرده باشند
و از اخبار دید بانان لکن بر آنها گذاشته بروضات آنها ظاهر شود
اگنان بآن نموده آنها را سیاست و عقوبت نای و آنچه از خود
بههم رسد نیکو بگریه بعد از آن او را در دست و غار نگاه
میدارند و بگویم بخیانت میناید و ننگ و در دست خیار و افلا
او به زور و تشنه امر فراج نای بخور که متعین صلاح کار است
برج و واسطه لکن صلاح فراج و صلاح است فراج موجب صلاح
میشود و تمام نمیشود کار غیر این فراج که باید فراج و واسطه
همه مردمان عیال فراج و امید فراج و بسیار دیگر نظر
در عمارت از این شهر از طلب فراج و واسطه اینکه فراج
عمارت از این شهر غیر آید و هر که طلب فراج بدون عیال
بلادر فراج و امید بلادر اهلان نموده و کار او استغفار گرفته

اینکه از آنجا که...

اینکه از آنجا که...

اینکه از آنجا که...

اینکه از آنجا که...

مگر اندک و قریب اگر شکوه و شایسته کنند از کار فراج یا مملکت
انقطاع یا مگر آب یا اینکه بعضی از اینها از آب افق
یاب گرفته یا زراعت از شش و کم آید خشک شده یا کم بعد آید
تخفیف میدهد از آنها بعد از کار آنها رونق پذیر گردد و باید که
بروگران و دشوار باشد باری که از شش آنها برداشته باشد و تخفیف
داده باشد از اجبت که آنچه تخفیف آنها مقدار در رفیع میشود
از عمارت بلادر تو باز تو عای می شود و زینت و ولایت تو و بیکبار
باعث استقامت عدالت در میان آنها که دانسته رعایت آنها
کرده و آنها را آوده و سبکبار کرده و موجب فرید و ثوق و اعتماد
آنها بر عدالت تو میشود و اینکه با آنها رفی و مدارا و درجه بسیار
که اعدا را از او جدا شد که بر آنها احتیاج اعانت هر چه در امکان
بر آنها اعتماد کنی است که بطریق فاطمه تمهید نمیشوند بواسطه آنکه
برگاه که با دو محور و آباد باشد و بهر چه میشود و فراج
زین بسیار است که امید کنی بسیار و کم امید کنی بسیار و خصوص نفوس
و الیان بر وجه ملک و بدکاران ایشان بیایه ماندن منصف و امید
موقوف و عبرت گرفتن از پیشینیان میباشد بعد از آن بل

اینکه از آنجا که...

اینکه از آنجا که...

زینندگان و اودق نم نظر که و متوجه شود بهترین آنها را تعیین کند و
 همه را گردان بکشد و ضبط رسد و پیشانی که شکر است بر سر او
 بشم شکر را که بکمال است و دینت و کیاست موصوفیم از آنها یاد
 و توفیق و اعتماد تمام بر اطلاع اسرار و حیل و تدبیر است و شکر و کرامت
 و تقوی و نسبت با و چون نم شود که جرات بر کمال تو بهر سزاوار و در
 مردم اظهار خلاف فرموده تو تواند نمود و غفلت و چه پروا اید تو
 تقصیر در رسانیدن نکات و عرایض ملک تو بکمال است و احوال
 جواهری آنها چنانچه باید و شاید نشود و در ضبط و ربط و اوستادی
 تو تقصیر نماید و در قبض و بسط و معات و عیون باشد و چه قدر خود
 در کار انبیا است از آنجهت که هر کس که خود را نشانه باشد حق
 قدر خود را بجهت است بعد از آن میاید که هرگاه که خواست بشیر که
 تعیین نویسد که آن نماید بجهت و است و خط و خط و احوال آنها
 از آنجهت که در میان مردم است و تدریس بسیار باشد و مردم
 بخواست و الیانی با انضمام حسن سلوک و خدمت و کار بارش است
 و راست کرد و از آنجا نسبت الیانی سابق و تجربه و اعتماد و انبیا
 بشود و حسن کرد و از این فیض و خیر و امانت و اور و احوال

تعیین مینماید
 آن صفاتی که
 کما شایسته است

ایشان بجهت شایسته

در مردم و خط و خط و خط
 در کار و خط و خط و خط

سازان آنجهت شایسته
 سزاوار است

لیکن از مایشانی آنها آنچه بجهت از اسرار صلاح که پیش از تو بجهت از خود نم کرد
 کرده از پس هر کدام که از حسن سلوک او ظاهر و باطن است و اگر
 معروف تر باشد او را اختیار کند و اینست که آنکه از خود
 بر توانم بهر نسبت بخوار و اقام خود و عرو است و میاید
 از برای هر کار از کار و صنعت از اصناف هر که در و بیشتر موی
 قرار و در کار را منظم شود و باعث توفیق و برکات که خداوند
 و هرگاه که از نویسندگان تو بر تو خیا تر شود و در تیره و تاریک
 آنها و راهی نماید و از آنجهت است که بخت او را در هر یک از
 بعد از آن در باب تجارت و سودا گران و در باب معاشات و در ملکات
 و رعایت آنها نهایت تاکید و مبالغه میجوید و پیش خواه تعیین باشند
 خواهم فرمود و در واسطه اینکه بجهت تو او متوجه و اسباب بسیار
 رود مانند که از کمال مجید و جبار و از دریا و بیابان و کوه و صحرا
 و جای که هر کس بخواهد بماند رفت و جرات رفتن آنها نیست و از آنجهت
 و جرات تو در مرتبه کمال و از این فیض و خیر و تقوی
 این که در حضور خود و اطراف و حواشی خود و این را که در هر
 جا که بایست از آنجهت نکات و جوی و در و احکام و در و احکام

تعیین مینماید
 آن صفاتی که
 کما شایسته است

پس در سنگ کم برآورد بگذارد و حکم در ظرفی میخانه و بر بستر
 چون رجوع می شود با قوت بقیه وقت چنان می شود و اینها و حضرت
 سایر مردم می شود و آنها را بختیار آنها که داشتن از بار اولی است
 پس می خای آنها را از احکام و قوت خود مردم می شود که از قوت
 طایفه و داشتن از آنکه که حضرت رسول الله علیه و آله از احکام می شود
 و باید که هیچ و در بر بستر است که واقع می شود و در هر کفر
 و تقاضای بیای و شتر تراشیده و واقع می باشد پس بعد از آنکه می شود
 از احکام فرموده باشد اگر کسی که بکشد از خود او را نبی و سیات نه
 بدون از آنکه می خای آنها را که می شود و قطع می شود
 بعد از آن که بر می خای آنها را که در باره طبقه می شود که با این ترین
 طبقه و در نظر مردم چنانکه از همه اندک طرف آنها را فرود گذارد که آنها
 چاره نیست و راه بجا می خای و با این و با این احتیاج و در
 احوال و معجزه بین گیر و عاقل می باشند و اسطر این که در میان آن
 طبقه جمع می شود که هر چه با آنها داده می شود قوت می شود
 و معجزه می شود که پریشان و بد چنانکه در مردم می شود که
 و نگاه دار طرف آنها چنانکه خداوند عالمی از همه احاطه فرموده

اینها و حضرت
 سایر مردم می شود

اینها و حضرت
 سایر مردم می شود

اینها و حضرت
 سایر مردم می شود

اینها و حضرت
 سایر مردم می شود

از برای آنها می شود و بگردان از برای آنها نصیب از برای آنها نصیب
 حاصل از این نصیب در هر شهر و واسطه این که در هر شهر و واسطه
 و همه را رعایت باید نمود پس می باید که نکوت نصب ترا از برای آنها
 و در شایسته که در از آنکه که در نصیب او و در نصیب او
 کلیه از تو می شود پس اتمام خود و در باره آنها که می شود
 و در از آنها که می شود و در توجه او را نبی که پیش می شود
 بشو از آنها که در نظر او دارند و در پیش مردم دنیا حقیر و بد است
 تعیین می خای از برای آنها که از مستبدین خواص خود را که امور آنها را
 بر می سازد و می خای از برای آنها که از مستبدین خواص خود را که امور آنها را
 با آنها می شود که می خای از برای آنها که از مستبدین خواص خود را که امور آنها را
 و اسطر این که از برای آنها که از مستبدین خواص خود را که امور آنها را
 پس بر یک از آنها حق و اربابان و قوت احوال میان و در
 رقت در بین می خای و جوان از تحید می خای و ضعف می خای و توانا
 از آنها که می خای و اند خود را در بعضی احوال از خلق در نظر می خای
 و اینها و ایان کران می باشد و حق می خای کران می باشد و اینها
 را خداوند می خایان قاطع شده سبک می خای می خای و در نظر خود که

اینها و حضرت
 سایر مردم می شود

اینها و حضرت
 سایر مردم می شود

اینها و حضرت
 سایر مردم می شود

اینها و حضرت
 سایر مردم می شود

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر چه در این کتاب
 از روزگار و زمان
 و خلق و خالق
 و زمان و روزگار
 که در این کتاب
 از روزگار و زمان
 و خلق و خالق
 و زمان و روزگار
 که در این کتاب

مجلس شورای اسلامی
دولت ایران
کمیسیون امنیت و اطلاعات

مكتبة
مجمع
الخطوط
الطبرانية

فانما آية الله في الدنيا

که کار هر فرد در حد اتم و از حضرت سید محمد علی و آل و فر
 که در این میوه است و رسیدم که با آنکه طبع چگونه نماز کردم آنقدر بود
 که شکر از ضعیفتر آنها و با نوصانی رؤف و مهربان پیش و بعد از آن
 بسیار که طول ندهم از حجاب و رعیت و بیرون نیامدن را بواسطه اینکه
 احتیاج به الی از رعیت شکر از شک و قنوت عبادت نمود و احتیاج به الی
 سبب نمی شود که این را علم و اقرار بر روی می شود پس امور خطیر را
 بخوبی و احتیاج و امور اندک و در هر یک با و عظیم و احتیاج و کارهای
 خوب را بر و کارهای بد را خوب با و احتیاج و حق و باطل را یکدیگر
 با و می رسد و بد و شیک و اما بشریت و علم با آنچه مردم از و پنهان نمایند
 او را چه نمی شود و حق عبادت و نیت ندارد که با نیت خدا قسم
 راست از دروغ شناخته تواند شد و بد و شیک تو که از هر دو کمتر
 یا در دنیا و دین که هر یک می کشند و کمتر پس چاره پنهانی می نماید از حق و دیگر
 که بر شکر یا خدای رسیده و اگر هر یک باعث که رسید تو می رسد و که بعد از آن
 یا در عین شکر کمتر که مستلزم بچیز ندان شده و هر گاه که به حق صفت می
 موقوف به شکر و مردم تو امید خیر ندانسته باشند چو از مردم رو پنهان
 می نماید با و صفا آنکه اگر مردم تو کار دارند و نقصان تو نیز می رسد و اگر

سید محمد علی و آل و فر
 سید محمد علی و آل و فر
 سید محمد علی و آل و فر

سید محمد علی و آل و فر
 سید محمد علی و آل و فر
 سید محمد علی و آل و فر

یا شکر و شکر از نظم و نظم را در این میوه اند که غور بر آنها نماید و در
 بعد از آن و اما را مجموع خواص و فضیلتها را شبیه که ایت را از هر یک
 و تسلط و زیادت و با انصاف و شکر که میوه اند که نکات می کشند
 پس چشم مآده زیادت آنها بنای و قطع اسباب این احوال از آنها
 و یک از خواص و خوشی خود را از قطع و سیو غل و موه و باید که در هر
 که قطع آنها از اقطاعات و دغدغه را را خرد و محال است با کمال شکر
 تا خرد آنها بشکافند و فضیلتها در باب زیادت آب بر دانی با علم شکر می کشند
 رسد از اجابت خود بر دیگران می نمود باشند و بر آنها که از اینها
 و عیب و عار و بهر آن بدی و آفت تو می رسد و از آرام حق می کشند
 از تو یک و در هر خوش و یکانه و خواص و غیر خواص و دین و با صبر است
 و بقصد قربت اینها را یک که پنهان از هر یک از فضیلتها و نقصها و نیت
 مرشد به هر گاه که واقع و طلب تو را فو و کن در باب آنچه بر تو
 از این شکر و گران نماید بواسطه اینکه عاقبت اینها را محسوس است
 و اگر چه به رعیت تو گران نیست و بیع داشته باشند پس از آنها
 نهای با آنها و پنهان که که آن گران از این ن زاید شود و اسطر که
 اینهمه رسیدن می شود که آنچه از تقویم حق و عظمی تو افتاده و بر اینها

سید محمد علی و آل و فر
 سید محمد علی و آل و فر
 سید محمد علی و آل و فر

سید محمد علی و آل و فر
 سید محمد علی و آل و فر
 سید محمد علی و آل و فر

سید محمد علی و آل و فر
 سید محمد علی و آل و فر
 سید محمد علی و آل و فر

و در مکر و دغ نهی میگرداند که دشمن تو مستعد نماید هرگاه در غافل
 و بی خبری و واسطه لک صبح آب پیش لنگ و باعث راحت تو میشود
 و موجب امنیت باد تو میشود اما بسیار که بعد از صبح دشمن نهیست
 صدمه داشته باشد و غافل نشود و اعتماد و بی خبری دشمن نباید از آن جهت که
 بسیار که دشمن از راه چیده و غافل میشد آید و بهر دو صبح نهیست
 تا تراف غافل که بسیار که دشمن و احتیاط و در روز و شب و در
 و هرگاه که باد دشمن شمر کرد در روز و در راه و در راه و در راه و در راه
 عهد و پیمان خود را وفا میدونی و در رعایت نهی که بر آن قرار دادی
 با ملت و از آن که تو دشمنی و بگردان خود را سپردن برای وفای عهد
 و واسطه اینکه هیچ چیز از وفای عهدی تو نیست که همه کس با عهد اخلاص
 نهیست و آرای غفلت از اتفاق و اجتناب از آن داشته باشند
 که تعظیم و فاجعه و پیمان و تحقیق که نمیرانند و در میان خود که آدم
 و نهیست رعایت مینمایند و نهیست که از آن جهت که دشمنان از آن جهت
 و بهر دو حالت عاقبت غافل نیستند پس البته غافل که در آن
 نهیست و از عهد که با دشمنان نماید بر مگرد و عهد با دشمن که در آن
 جرات بر مخالفت خدای تعالی نیست نباید که هر چه بدشمنی و تحقیق که

در مکر و دغ نهی میگرداند

و موجب امنیت باد تو میشود

عهد و پیمان خود را وفا میدونی

جرات بر مخالفت خدای تعالی نیست

خدای تعالی عهد و پیمان خود را وفا میدونی و در رعایت نهی که بر آن قرار دادی
 با ملت و از آن که تو دشمنی و بگردان خود را سپردن برای وفای عهد
 و واسطه اینکه هیچ چیز از وفای عهدی تو نیست که همه کس با عهد اخلاص
 نهیست و آرای غفلت از اتفاق و اجتناب از آن داشته باشند
 که تعظیم و فاجعه و پیمان و تحقیق که نمیرانند و در میان خود که آدم
 و نهیست رعایت مینمایند و نهیست که از آن جهت که دشمنان از آن جهت
 و بهر دو حالت عاقبت غافل نیستند پس البته غافل که در آن
 نهیست و از عهد که با دشمنان نماید بر مگرد و عهد با دشمن که در آن
 جرات بر مخالفت خدای تعالی نیست نباید که هر چه بدشمنی و تحقیق که

در مکر و دغ نهی میگرداند

و موجب امنیت باد تو میشود

عهد و پیمان خود را وفا میدونی

جرات بر مخالفت خدای تعالی نیست





